

و سرداری از ارزش ها یا حسن امام علیه السلام

الف . آشوری

● اشاره

ابعاد صلح شجاعانه امام حسن علیه السلام با معاویه بن ابی سفیان که یگانه عامل بقای اقلیت شیعه در آن عصر بود، چنان با عظمت است که تا کنون محققان زیادی را به تحلیل و تبیین آن واداشته است. بدون اغراق می توان گفت: اکثر مقالات و تحقیقات پیرامون آن حضرت، در اطراف این رویداد دور می زند. این نوع نگرش هر چند بیانگر عمق و عظمت صلح امام علیه السلام است اما در دوره دیگر (قبل از امامت و بعد از صلح) کمتر مورد توجه قرار گرفته اند و به تبع آن میزان آگاهی مردم نیز از این دوره ها اندک است. بر این اساس و به مناسبت سالگرد شهادت حضرت، در این

شماره با دوران امامت حضرت بعد از صلح (۹ سال و اندی) آشنا می شویم.

● نفوذ اموی ها در حاکمیت

دین

مهم ترین چالشی که امام حسن علیه السلام در طول دوره امامت و بلکه حیات خود با آن روبه رو شد، مسأله نفوذ اموی ها در حاکمیت دینی دوره های قبل و بروز آثار آن در این دوره است. نفوذی که از زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (۸ سالگی) شروع و در خلافت عثمان به اوج خود رسید. طبیعی است که باید سابقه نفوذ اموی ها را از دوره فراگیری حکومت اسلامی (فتح

بودن مقاومت بود. آن‌ها تنها زمانی که پرچم لا اله الا الله را بر فراز شهر دیدند، لب به شهادتین گشودند و به این ترتیب دوران حیات خود را با تاکتیک هم‌سویی موقت ادامه دادند. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با درایت کامل متوجه این حرکت خزنده بود. لذا اهداف پلید آنان را این‌گونه افشا

مکه) پی‌گرفت زیرا به موازات گسترش اسلام، گروه‌های مختلفی به علل گوناگون اسلام رو آوردند. منافقان نیز از باب ناچاری نتوانستند در مقابل این سیل خروشان قرار بگیرند و به ناچار با آن بنای هم‌سویی گذاشتند. این هم‌سویی نه از روی میل که از باب اضطرار و بی‌نتیجه

جدول دوران زندگی امام حسن (ع) و وضعیت اموی‌ها در طول این دوره

ردیف	دوره	زمان	مدت	وضعیت اموی‌ها	جمع دوره‌ها
۱	رسول اکرم (ص)	۲ رمضان ۲ هجری (تولد امام حسن (ع)) تا صفر ۱۱ هجری	۸ سال	از هنگام تولد تا سال فتح مکه رویارویی و از فتح مکه تا ۱۱ هجری قمری هم‌سویی تاکتیکی	حدود ۸ سال
۲	دوران امامت حضرت علی (ع)	ابوبکر	۲۵ سال	نفوذ در حاکمیت	۲۵ سال
		عمر			
		عثمان			
۳	امامت حسن (ع)	حکومت امیرمؤمنان	۴ سال	تعارض با حاکمیت (علوی)	۴ سال و هفت ماه
		حکومت	حدود ۷ ماه		
	امامت حسن (ع)	ربیع یا جمادی ۴۱ هجری تا ۲۸ صفر ۵۰ هجری (زمان شهادت)	حدود ۹ سال و ۵ ماه	دستیابی به حاکمیت دینی و تثبیت	۴۱ هجری تا ۶۱ هجری (شهادت امام حسن) حدود ۲۰ سال

می‌کرد:

«إِذَا بَلَغَ بَنُو الْعَاصِ ثَلَاثِينَ اتَّخَذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا وَدِينَ اللَّهِ دَخَلًا»^۱

زمانی که فرزندان عاص (بنی امیه)^۲ به سی برسند، مال خدا را میان خود دست به دست می‌کنند، بندگان خدا را بنده خود و دین خدا را مغشوش می‌کنند.

امام حسن علیه السلام نیز از سابقه این گروه کاملاً آگاه بود. لذا در مجلس معاویه به او خطاب کرد:

معاویه! فراموش کرده‌ای که وقتی پدرت تصمیم گرفت اسلام بیاورد، تو اشعاری خواندی و او را از اسلام بازداشتی. و شما ای گروه (حامیان معاویه) به خدا سوگندتان می‌دهم آیا به یاد نمی‌آورید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هفت جا ابوسفیان را لعنت کرد. کسی از شما می‌تواند آن را انکار کند؟ آن‌ها عبارتند از:

۱- روزی که در خارج مکه نزدیک طائف در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله قبیله بنی ثقیف را به اسلام دعوت می‌کرد، پدرت پیش آمد و به پیامبر ناسزا گفت و او را دیوانه و دروغگو خواند...

۲- زمانی که کاروان قریش از شام می‌آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست در برابر اموالی که از مسلمانان گرفته بودند،

کاروان را توقیف کند، ابوسفیان کاروان را از بیراهه به سوی مکه برد و جنگ بدر را به راه انداخت...

۳- روز جنگ احد آن‌گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز کوه بود و فریاد می‌زد: «اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ». ابوسفیان هم نعره می‌زد: «أَعْلَ هَيْلٍ. إِنَّ لَنَا الْعِزَّةَ وَلَا عِزَّةَ لَكُمْ؛ برافراشته باد بت هیل. ما بت عزیزی داریم و شما چنین بت عظیمی ندارید.»

۴- در جنگ احزاب نیز پیامبر صلی الله علیه و آله بر او لعنت کرد...

۵- روز صلح حدیبیه که ابوسفیان به همراه قریش راه را بر مسلمانان بست و آنان را از انجام فریضه حج محروم نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله به رهبر مشرکین و پیروانش لعنت کرد. به آن حضرت گفتند: آیا امید اسلام به هیچ یک از آنان نداری؟ فرمود: «این لعنت بر مؤمنان از فرزندان آن‌ها نمی‌رسد، اما زمامدارانشان هرگز رستگار نخواهند شد.»

۶- در جنگ حنین ابوسفیان کفار قریش و هوازن را جمع کرد و عئینه قبیله غطفان و عده‌ای از یهود را گرد آورد. خداوند شر ایشان را دفع کرد. ای معاویه! تو مشرک بودی. پدرت را یاری می‌کردی و علی علیه السلام بر دین پیامبر ثابت قدم بود.

ریشه‌ای بدواند و به این ترتیب در این دوره حتی مروان و پدرش که رانده شده رسول اکرم ﷺ بودند و دو خلیفه قبل شفاعت عثمان را برای بازگرداندن آن‌ها به مدینه نپذیرفته بودند، توسط خود عثمان برگردانده و صاحب پست‌های کلیدی شدند. امام حسن علیه السلام در این باره نیز به یاران معاویه (در مجلس معاویه) فرمود: «شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید که ابوسفیان بعد از بیعت مردم با عثمان به خانه وی رفت و گفت: برادرزاده! آیا غیر از بنی‌امیه کسی دیگر در این جا حضور دارد؟ عثمان جواب داد: نه. او گفت: ای جوانان بنی‌امیه! خلافت را مالک شوید و همه پست‌های اساسی آن را به دست بگیرید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی. ای مردم! آیا نمی‌دانید بعد از بیعت مردم با عثمان ابوسفیان دست برادرم حسین علیه السلام را گرفت و به سوی قبرستان بقیع غرقه^۴ برد و در آن جا به صدای بلند فریاد زد: ای اهل قبرستان! شما با ما سر حکومت و خلافت جنگیدید و امروز بدن‌تان زیر خاک پوسیده است و کار حکومت در دست ماست. حسین علیه السلام خطاب به او فرمود:

۷- روز ثنیه که یازده نفر به همراهی ابوسفیان کمر به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله بسته بودند (۶ نفر از بنی‌امیه و ۵ نفر از دیگر افراد قریش)...^۳

پیامبر صلی الله علیه و آله با نفرین و لعن خویش چهره معاند و حق‌ستیز آنان را معرفی می‌ساخت لیکن انحراف در مسیر حاکمیت دینی (انحراف داخلی) زمینه‌های رویش مجدد آن‌ها را فراهم ساخت و به محض خروج حاکمیت از دست زمامداران صالح، فضای باز برای حزب نفاق فراهم شد و آنان را از انزوا و مرگ تدریجی رهانید.

در دوره حکومت عمر نفوذ حزب ابی‌سفیان چنان شد که فرزندش معاویه، ولایت شام و سوریه را ربود و چنان بر آن مسلط شد که علی‌رغم عزل و نصب‌های متوالی کارگزاران توسط عمر، او همیشه در منصب خود باقی ماند و به این ترتیب پایگاهی ثابت و مطمئن برای بالندگی حزب منسجم ابی‌سفیان فراهم شد.

در زمان زمامداری عثمان به دلایل متعدد مخصوصاً ارتباط نسبی معاویه و عثمان شاخه‌های شجره ملعونه بنی‌امیه توانست بخش‌های عمده حاکمیت دینی را تسخیر کند و در هر مرکز قدرتی

دینی مردم را منحرف و سپاه دین را بر ضد دین (علوی) به خیزش درآورد. به عبارت دیگر همان طور که حیات عثمان عامل کسب مناصب حساس برای بنی امیه شد، مرگ وی هم مورد استفاده کامل آنان قرار گرفت و یک پله دیگر آنان را به قدرت نزدیک تر کرد. در این باره نامه شبت بن ربیع به معاویه قابل تأمل است. «تو برای گمراه کردن مردم و جلب آرا و تمایل آنان و برای این که آنان را به زیر فرمان خود درآوری، هیچ وسیله ای نداری جز این که گفתי پیشوای شما به ناحق و مظلومانه کشته شد و ما به خونخواهی او برخاسته ایم. در نتیجه فرومایگان و افراد نادان بر گرد تو فراهم آمده اند... دلت می خواست او کشته شود تا به این جا برسی...»^۶

امام علی علیه السلام به زیباترین شیوه استفاده دو منظوره از عثمان را توسط معاویه در نامه ای به او یادآور می شود: «أنتك أنما نصرت عثمان حينما كان النصر لك وخذلته حينما كان النصر له»^۷

وقتی پشتیبانی از عثمان به نفع تو بود، به یاری اش شتافتی و آن گاه که به نفع او بود، او را خوار گذاشتی.»

از همین دوره زمان تعارض بین

ای ابوسفیان! عمری بر تو گذشته است. صورتت زشت باد. سپس دست خود را کشید و به سوی مدینه آمد. اگر نبود لقمان بن بشیر، چه بسا ابوسفیان حسین علیه السلام را نابود کرده بود. ای معاویه! این است کارنامه ننگین زندگی تو و پدرت... عمر تو را والی شام کرد و تو خیانت کردی. در پی آن عثمان آن حکم را تنفیذ کرد. باز تو او را در دهان مرگ انداختی. از این هر دو بالاتر این که به خود جرأت دادی و با جسارت در برابر خدا ایستادی و با علی بن ابی طالب مخالفت کردی... تو مردم نادان را برانگیختی و آنان را به معرکه جنگ آوردی و با مکر و حيله خونشان را بر زمین ریختی و این ها ثمره تلخ بی ایمانی تو به معاد و نترسیدن از عقاب الهی است...»^۵

به این ترتیب حزب بنی امیه در همان اوایل زمامداری عثمان توانست به طور شگفت آوری به دو رکن حکومت (ثروت و منصب) نزدیک شده، آن ها را قبضه کند و در انتظار دستیابی به رکن سوم حاکمیت یعنی دین بنشیند.

این موقعیت نیز با قتل عثمان پیش آمد و معاویه با ادعای خونخواهی خلیفه شهید، در مدتی اندک توانست عواطف

برخاست و فرمود: «... ای جماعت! سخن می‌گویم؛ بشنوید و گوش و دل خود را با من همراه سازید و سخنانم را ثبت کنید... اگر سال‌ها بایستم و فضیلت‌ها و کرامت‌هایی را که خدا ما را به آن مخصوص کرده، بشمارم، تمام نخواهد شد. منم فرزند پیغمبر بشیر و نذیر و سراج منیر که حق تعالی او را رحمت عالمیان گردانیده و پدرم علی و ولی مؤمنان و شبیه هارون است. معاویه پسر صخر ادعا می‌کند من او را اهل خلافت دانسته‌ام و خود را اهل آن ندانسته‌ام! دروغ می‌گوید. به خدا سوگند که من در کتاب خدا و سنت خدا برتر از مردم به خلافت هستم. ولکن ما اهل بیت علیهم‌السلام روزی که حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از دنیا رفته است تا حال همیشه مظلوم و مقهور بوده‌ایم. پس خدا حکم کند میان ما و آن‌ها که بر ما ظلم کردند و حق ما را غصب کردند و برگردن ما سوار شدند، مردم را بر ما مسلط کردند و حق ما را که در کتاب خدا برای ما مقرر شده است، از خمس و غنائم، منع کردند و کسی که منع کرد از مادر ما فاطمه، میراث او را از پدرش...

امت مرا وا گذاشتند، یاری نکردند و با تو بیعت کردند. ای پسر حرب! اگر یاران

حاکمیت حق علوی و حاکمیت باطل اموی آغاز شد و تمام دوران حکومت امیر مؤمنان و دوره کوتاه حکومت امام حسن علیه‌السلام را به خود مشغول ساخت و سرانجام در سال ۴۱ هـ به دلایل متعدد داخلی و خارجی این تعارض به نفع جریان اموی پایان یافت و امام حسن علیه‌السلام را ناچار به صلح کرد. بنابراین باید دقت کرد که تلاش‌های بنی‌امیه از ۸ هجری تا ۴۱ هجری (۳۳ سال) برای دستیابی به حاکمیت در این دوره به مرحله نهایی و ثمردهی می‌رسد و امام حسن علیه‌السلام که با چنین جریان ریشه‌داری روبه‌رو می‌گردد، ناچار به صلح می‌شود.^۸ امام خود به برخی از دلایل صلح با معاویه بارها اشاره کرد که یک مورد آن چنین است:

۱ - شیخ طوسی به سند معتبر از امام زین‌العابدین علیه‌السلام نقل می‌کند: «وقتی امام حسن علیه‌السلام برای صلح با معاویه راهی شد و با او ملاقات کرد، معاویه بر فراز منبر رفت و گفت: ایها الناس! حسن فرزند علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا مرا اهل خلافت دانست و خود را اهل خلافت ندانست و اینک به رغبت و شوق آمده است تا با من بیعت کند. برخیز یا حسن! سپس حضرت

شرایط این چینی را یادآور می‌شود. در هر صورت دوران دستیابی به حاکمیت برای اموی‌ها فرارسید و معاویه با فراخوانی امام علیه السلام به شام و اخذ بیعت، کوشید این پیروزی را به طور رسمی اعلام کند. فضیل غلام محمد بن راشد نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «معاویه به حسن بن علی علیه السلام نامه نوشته و او و حسین علیه السلام و یاران علی علیه السلام را به شام فراخواند. همه از جمله قیس بن سعد بن عباده انصاری به شام آمدند. معاویه به آنان اذن ورود داد. آن‌گاه گفت: ای حسن برخیز و بیعت کن. او برخاست و چنین کرد. سپس گفت: ای حسین برخیز و بیعت کن. او نیز برخاست و چنین کرد. سپس گفت: ای قیس تو نیز برخیز و چنین کن. او هم برخاست و متوجه امام حسین علیه السلام شد تا او چه فرمان دهد. حسین علیه السلام فرمود: ای قیس او (امام حسن علیه السلام) امام من است.»^{۱۰} بعد از صلح چه گذشت؟

چند روز بعد از امضای قرارداد صلح، امام حسن علیه السلام با مردم کوفه وداع کرد و رهسپار مدینه شد.^{۱۱} و به دنبال آن معاویه به طور کامل بر سرنوشته مسلمانان حاکم شد و حکومت تمام عیار اموی را به پیش برد. اما طبیعی بود که ماهیت ضد دینی

مخلص می‌یافتم که با من در مقام فریب نبودند هرگز با تو بیعت نمی‌کردم، چنانچه حق تعالی هارون را زمانی که قومش او را تضعیف کردند و با او دشمنی نمودند معذور داشت. همچنین من و پدرم وقتی که امت دست از ما برداشتند و متابعت غیر ما کردند و یآوری نیافتیم، نزد خداوند معذور هستیم. احوال این امت با امت‌های گذشته مثل هم است...

معاویه گفت: به خدا سوگند که حسن از منبر فرود نیامد تا زمین بر من تیره شد، خواستم به او ضرر برسانم. ولی فهمیدم فرو خوردن خشمم به عافیت نزدیک‌تر است.»^۹

در این سخنرانی تکان‌دهنده امام به نکات بسیار حساسی اشاره می‌کند و با کالبد شکافی اوضاع کنونی، سرنخ‌های آن را در دوران گذشته نشان می‌دهد و آن چیزی نیست جز خروج حاکمیت دینی از مسیر اصلی خود، امری که موجب تمام انحرافات بعدی و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام شد. علاوه بر این امام به عوامل دیگر مانند همراهی نکردن مردم، غدر و نیرنگ‌بازی آنان، نداشتن همراهان مخلص، تضعیف موقعیت توسط مردم، دشمنی آنان با امام اشاره می‌کند و در پایان جواز صلح در

کسی به تعلیمات الهی اذعان پیدا می‌کند که در وجود خودش پرتوی از شرافت و علو نفس و بزرگواری باشد. این مطلب خود یک اصل بزرگی است. داستان ابوسفیان و عباس و گفتن «لقد صار ملك ابن اخيك عظيماً...» قصه «الله غلبتك يا اباسفیان» ایضاً قصه «تلقفونها تلقف الكره» همگی دلیل کوری باطنی ابوسفیان است.^{۱۲}

و بر پایه همین تفسیر است که به طور متوالی شاهد بروز تضادهای درونی به صورت توطنه‌های متعدد معاویه برای قتل امام هستیم (استفاده از هر وسیله ممکن) و در مقابل امام را نیز می‌بینیم که (تنها با وسایل مشروع) در صدد تضعیف حکومت معاویه است. البته معاویه بارها می‌کوشید بر تضادهای حقیقی جبهه باطل و حق سرپوش گذارد و حداقل در منظر عمومی منازعات خود و امام را امری در نهایت حزبی، قبیله‌ای و طایفه‌ای جلوه دهد و در مقابل امام با درایت کامل اجازه شکل‌گیری چنین تصویری را نمی‌داد. بنابراین تمام تلاش معاویه این بود که بر تضادهای حقیقی دو جبهه سرپوش گذارد و جبهه حق را در سایه صلح ظاهری در خود هضم کند و برعکس امام می‌کوشید در سایه صلح ظاهری بیشترین منافع

حکومت معاویه اجازه نمی‌داد. مصالحه با امام به همان حالت باقی بماند به عبارت دیگر هر چند صلح در ظاهر به وقوع پیوسته بود ولی در حقیقت ماهیت متضاد این دو جریان اجازه مصالحه واقعی به آنان نمی‌داد و علی‌رغم زوده شدن تضادهای ظاهری که موجب حفظ جان شیعیان شد، تضادهای واقعی همچنان باقی بود و جبهه حق و باطل هرگز قابل تفاهم و مصالح نبودند.

* * *

در مورد جدایی بنی‌امیه از اسلام و مابین بودن جبهه آنان با جبهه حقیقی دین، شهید مطهری رحمته‌الله این‌گونه به بررسی دلایل ضدیت آنان با اسلام اشاره می‌کند:

«مبارزه شدید امویان که در رأس آنها ابوسفیان بود، با اسلام و قرآن... دو علت داشت: یکی رقابت نژادی که در سه نسل متوالی متراکم شده بود. دوم تبیین قوانین اسلامی با نظام زندگی اجتماعی رؤسای قریش مخصوصاً اموی‌ها که اسلام بر هم‌زننده آن زندگانی بود... گذشته از این‌ها مزاج و طینت آن‌ها طینتی منفعت‌پرست و مادی بود و در این‌گونه مزاج‌های روحی، تعلیمات الهی و ربانی اثر ندارد و این ربطی به باهوش یا بی‌هوشی آن‌ها ندارد.

مهر تعیین کند. هر قدر پدرش مقروض بود، می‌دهم. این وصلت موجب صلح بین دو طایفه بنی‌امیه و بنی‌هاشم می‌شود. یزید پسر معاویه کسی است که نظیر ندارد. به جانم سوگند حسرت و افتخار شما به یزید بیشتر از حسرت و افتخار او به شماست و او کسی است که به برکت چهره‌اش از ابرها طلب باران می‌شود. در پی این سخنان مروان نشست و امام حسن علیه السلام به پاخواست و فرمود:

«...اما ما ذکرت من حکم ابیها فی الصّدّاق فآنا لم نکن لنُدعِب عن سنّة رسول الله فی اهله وبناته

... واما الصّٰلِح الحیّین فآنا عادینا لله و فی الله فلا نصلحکم للدّینا...»

۱- در مورد مهریه، ما از سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله (۸۴۰ درهم) تجاوز نمی‌کنیم.

۲- در مورد قرض‌ها، چه وقت زن‌های ما قرض پدران‌شان راداده‌اند؟

۳- در مورد صلح بین دو طایفه دشمنی ما با شما برای خدا و در راه خداست. بنابراین با دنیای شما صلح نمی‌کنیم.

۴- در مورد افتخار ما به وجود یزید... اگر مقام خلافت بالاتر از مقام نبوت است، ما باید به یزید افتخار کنیم و اگر مقام نبوت

متصور را نصیب خود و شیعیان کند و در عوض تضادهای درونی را در هر فرصت ممکن بروز دهد. نمونه‌ای تاریخی را در این باره می‌خوانیم:

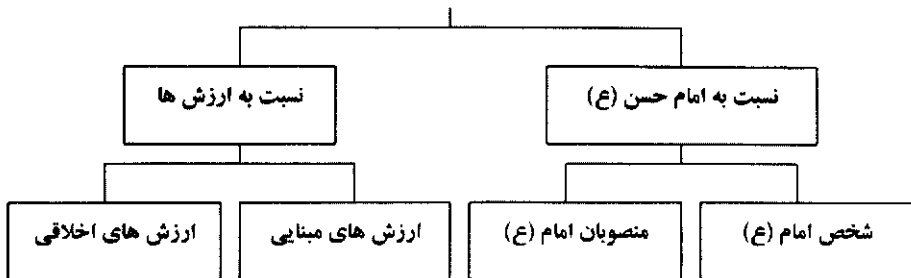
معاویه برای مروان نامه‌ای نوشت و در آن از مروان خواست دختر عبدالله بن جعفر، برادرزاده امام علی علیه السلام، را برای پسرش یزید خواستگاری کند و افزود: مهریه‌اش هر قدر باشد، می‌پذیرم و هر قدر قرض داشته باشد، می‌دهم. به علاوه این وصلت موجب صلح بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم خواهد شد.

مروان بلافاصله بعد از دریافت نامه با عبدالله بن جعفر ملاقات و موضوع خواستگاری را مطرح کرد. او گفت: اختیار این امور با حسن بن علی علیه السلام است. از او خواستگاری کن. مروان به ناچار نزد امام رفت و دختر عبدالله را خواستگاری کرد. امام به او فرمود: هر کسی را که می‌خواهی دعوت کن تا گرد هم آیند. وقتی بزرگان دو طایفه جمع شدند، مروان بلند شد و بعد از خطبه و حمد و ثنای الهی گفت: امیر مؤمنان معاویه به من فرمان داده تا زینب دختر عبدالله بن جعفر ^{۱۳} را برای یزید خواستگاری کنم به این ترتیب که: هر قدر پدرش خواست

بالا تر است، او باید به ما افتخار کند.
 ۵- در مورد طلب باران به برکت
 چهره یزید... تنها از محمد و آل محمد
 طلب باران می شود. نظر ما این است که
 دختر عبدالله را به ازدواج پسر عمویش
 قاسم بن محمد بن جعفر در آوریم...»^{۱۴}
 در ضمن همین رویداد به ظاهر

خانوادگی است که امام در جمع بزرگان هر
 دو گروه مبنای دشمنی آنان را یادآور
 می شود و نقشه معاویه را که در صدد بود،
 ابتدا سطح منازعات را به دعوای حزبی
 و قبیله ای تقلیل دهد و بعد خود را منادی
 صلح و آشتی معرفی کند، نقش بر آب
 می کند و همین نکته کلیدی است که باعث

نشانه های تعارض جبهه اموی با دین



- | | |
|------------------------|---------------------------------|
| ۱. پیمان شکنی | ۵. توهین و تهمت به امام علی (ع) |
| ۲. تلاش برای جذب امام | ۶. برکناری باران امام |
| ۳. لعن و توهین به امام | ۷. کشتن شخصیت های شیعی |
| ۴. تهمت به امام | |
۱. بدعت گذاری در دین
 ۲. علنی کردن منکرات
 ۳. مبارزه با مشروعیت حکومت علوی
 ۴. تلاش برای موروثی کردن حکومت
- الف: مشروعیت بخشی به خلفا
 ب: قداست زدایی از علی (ع)

بگیرید یا زکات بدهید ولیکن با شما قتال کردم که امارت بر شما را به هم رسانم. خدا به من داد، هر چند شما نمی‌خواستید. شرطی چند با حسن کرده‌ام، همه در زیر پای من است. به هیچ‌یک از آن‌ها وفا نخواهم کرد. پس داخل کوفه شد. بعد از چند روز که در کوفه ماند، به مسجد در آمد. حضرت امام حسن علیه السلام را بر منبر فرستاد و گفت: بگو برای مردم که خلافت حق من است.»^{۱۶}

۲- تلاش برای جذب امام:

معاویه تلاش بسیاری به خرج می‌داد که امام را به سوی خود جذب کند تا مرزهای روشن جدایی حقیقی بین دو جبهه را بیوشاند. امام نیز با شیوه‌های مختلف همچنان بر جدا بودن دو جبهه تأکید می‌کرد. یکی از شیوه‌ها تلاش برای برقراری ارتباط‌های سببی و خانوادگی و ائتلاف قبیله‌ای بود که نمونه‌ای از آن را خواندیم. یکی دیگر از شیوه‌های معاویه ارسال هدایا و جوایز و در مجموع تحركات عاطفی بود که البته امام نیز آن‌ها را دریافت و به مصارف لازم می‌رساند^{۱۷}، اما اجازه نمی‌داد از این‌ها به عنوان نزدیکی وی به معاویه تعبیر شود.

می‌شود علی‌رغم مصالحه ظاهری، تعارضات همچنان ادامه یابد و با به اوج رسیدن آن در زمان امام حسین علیه السلام آتش جنگ شعله‌ور شده، لایه‌های پنهان منازعات بار دیگر چهره خود را بنمایاند و نشان دهد که حق و باطل هرگز آشتی‌پذیر نیستند و صلح امام حسن علیه السلام تنها یک حرکت تاکتیکی برای بقای اقلیت شیعه بوده است.^{۱۵}

با این دیدگاه برای یافتن دلایل شهادت امام حسن علیه السلام باید به تعارض جبهه حق و باطل توجه کرد نه تعارضات قبیله‌ای و ...

الف - نسبت به امام

۱- پیمان شکنی

معاویه حتی نتوانست یا نخواست برای ایامی چند هدف اصلی خود از جنگ با امام را بر ملا نسازد و به این ترتیب پرده از هدفی برداشت که آشکارترین دلیل بر سازش‌ناپذیری دو جبهه بود. علامه مجلسی در این باره می‌نویسد:

«چون صلح منعقد شد، معاویه متوجه کوفه شد تا آن که روز جمعه به نخیله فرود آمد. در آن‌جا نماز کرد، خطبه‌ای خواند، در آخر خطبه‌اش گفت: من با شما قتال نکردم برای آن که نماز کنید یا روزه

امام باقر علیه السلام می فرمود: «قد كان الحسن والحسين يتقبلان جوائز المستغلبين مثل معاوية لاتهما كانا اهلاً لما يصل اليهما من ذلك وما في يد المتغلبين عليهم حرام وهو للناس واسع اذا وصل اليهم في خير واخذه من حقه؛ حسن و حسين عليهما السلام عطايای زورمندانی مثل معاویه را می پذیرفتند، زیرا حق آنان بود و آنچه در اختیار زورمداران ستمگر است، برای خود آنان حرام است ولی اگر در راه (اطاعت) و خیر به مردم برسد، برای آنان حلال است و به حق دریافت کرده اند.»

قال ابو جعفر بن محمد عليهما السلام:
«وجوائزهم لمن يخدمهم في معصية الله حرام عليهم وسحت؛ و عطايای آنان برای کسانی که در نافرمانی خدا به آنان خدمت می کنند، حرام و نارواست.»

۳- توهین به امام:

از جمله رفتارهایی که دستگاه بنی امیه در برابر امام اتخاذ کرد، توهین به آن حضرت بود که در قالب ها و شکل های مختلفی اجرا می شد و صفحات تاریخ پوشیده از این نوع رفتارهاست.

در یک مورد امام به معاویه چنین فرمود: این گروه به من ناسزا نگفتند بلکه تو به من ناسزا گفتی، زیرا، تو بازشتی انس گرفته ای و اخلاق ناپسند در جانت ریشه

دوانده. با محمد و خاندان او دشمنی می ورزی. سوگند به خدا ای معاویه! اگر من و این جماعت در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله درگیر می شدیم و مهاجرین و انصار اطراف ما بودند، جرأت چنین جسارت هایی نسبت به ما نداشتند...»^{۱۸} در جای دیگر پسر عاص به معاویه می گوید: «مردم به دنبالش راه افتاده اند. فرمان داد، اطاعت کردند. سخن گفت تصدیق کردند. این دو کار را به جاهای باریک تری خواهند کشاند. چه خوب بود که کسی را دنبالش می فرستادی تا او و پدرش را لعن می کردیم و دشنام می دادیم و ارزش هر دو را در پیش دیگران پایین می آوردیم.»^{۱۹} در همان مجلس معاویه، اطرافیان معاویه اهانت هایی به امام کردند و کوشیدند مقام و منزلت وی را کم کنند از جمله این که: «تو ای حسن! ادعا کرده ای خلافت به تو می رسد تو توان آن را نداری... ما تو را به این جا دعوت کرده ایم که تو و پدرت را دشنام دهیم. اما پدرت را خدا به تنهایی سزایش را داد،... شما مدعیان چیزهایی بوده اید که حقیقت ندارد...»^{۲۰}

۴- تهمت ها به امام:

در این بخش نیز معاویه و اموی ها

را مسموم کرد؛ در توطئه قتل عمر دست داشت؛ پدرت با رسول خدا ﷺ دشمن بود؛ او شمشیری بلند و زبانی گویا داشت؛ زنده‌ها را می‌کشت؛ مردگان را متهم می‌ساخت و...^{۲۲} معاویه بعد از شهادت امام حسن علیه السلام نیز به کارگزارانش نوشت: «هرگز اهانت به علی بن ابی طالب را فراموش نکنید.»

گاهی معاویه در حضور امام حسن علیه السلام به ایشان اهانت می‌کرد از جمله: معاویه در سفری که به مدینه داشت، بالای منبر رفت و با ناسزاگویی، به مقام امام علی علیه السلام توهین کرد. امام حسن علیه السلام در همان مجلس برخاست و فرمود: «... ای مردم! خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر این که مجرمان را دشمن او قرار داد. چنان که قرآن می‌فرماید: ﴿وَكذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمَجْرِمِينَ﴾ من پسر علی هستم و تو پسر صخر، مادر تو هند است و مادر من فاطمه، مادر بزرگ تو نثیله و مادر بزرگ من خدیجه است.»^{۲۳}

و در مجلسی دیگر که به امام علی علیه السلام هتاکی زیادی کرد، امام حسن علیه السلام فرمود: «ای پسر جگرخواره! آیا به امیر مؤمنان ناسزا می‌گویی؟ با این که پیامبر فرمود هر کس به علی ناسزا بگوید، به من ناسزا گفته

نهایت تلاش خود را به خرج دادند تا از منزلت امام بکاهند. از جمله به امام می‌گفتند: «تو و پدرت در قتل خلفای قبلی شرکت داشتید. با ابوبکر درست بیعت نکردید. در حکومت عمر کارشکنی کردید و عثمان را کشتید و...»^{۲۱}

۵- توهین و تهمت به امام علی بن ابیطالب علیه السلام:

معاویه برای در هم کوبیدن جبهه امام حسن علیه السلام به امام علی علیه السلام توهین می‌کرد و به او تهمت می‌زد و دیگران را هم به این کار تشویق می‌کرد. این توهین‌ها گاه در مورد شخص حضرت علی علیه السلام بود و گاه در مورد زمامداری و امامت او که در نوع دوم هدف خنثی‌سازی جایگاه امامت در اذهان مردم بود. در همان مجلس قبل که معاویه یارانش را برای تحقیر امام حسن علیه السلام گردآورد، به آنان این‌گونه رهنمود داد: «شما سعی کنید کشته شدن عثمان را به پدرش علی نسبت دهید و این مطلب را جا بیندازید که وی از سه خلیفه قبل ناخشنود بوده» و در پی آن بود که سیل حملات علیه امام علی علیه السلام سرازیر شود مانند: پدرت علی به خاطر دوستی دنیا و سلطنت بر عثمان عیب جویی کرد و سپس در قتل او مشارکت جست؛ پدرت ابوبکر

مستقیم بر دار کشیدن آنان را نظارت می‌کرد و در مواردی خود فرمان قتل می‌داد. اشخاصی مانند: حجر بن عدی و فرزندانش در مرج عذرا، رشید هجری، کمیل بن زیاد، میثم تمار، محمد بن اکثم، خالد بن مسعود، جویریة، عمر بن حمق، قنبر، مزرع و... قربانی این شیوه شدند و پیش‌بینی‌های امام علی علیه السلام تحقق یافت. «عمت خُطَّتْها وَخُصَّتْ بِلَیَّتِها»^{۲۶} «واصاب البلاء من ابصر فیها و اخطأ البلاء من عمی عنها»^{۲۷} این بلیه‌ای است که همه جا را می‌گیرد ولی گرفتاری‌اش به طبقه‌ای معین اختصاص دارد. و فتنه کور و تاریکی است که دامنه آن فراگیر و همگانی و گرفتاری آن ویژه افراد خاص (شیعیان) است. بلای آن به کسی می‌رسد که بینا باشد و به هر کور و بی‌تفاوت راه پیدا نمی‌کند.

■ ب- نسبت به ارزش‌ها

نشانه‌های تعارض را می‌توان در روی‌کرد جبهه‌اموی نسبت به ارزش‌ها نیز جست و جود کرد. این جبهه همواره در تقابل و جنگ با ارزش‌های ناب اسلامی بود که از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- روی‌کرد به بدعت‌ها و...

حکومت معاویه سرتاسر آکنده از

و هر کس به من ناسزا بگوید، به خدا ناسزا گفته و کسی که به خدا ناسزا گوید، خداوند او را برای همیشه به دوزخ وارد می‌کند. آن‌گاه به عنوان اعتراض مجلس را ترک کرد.^{۲۴}

۶- برکناری یاران علی علیه السلام:

معاویه بعد از اعلام نقض پیمان صلح با امام حسن علیه السلام... دستورالعملی صادر کرد که بر اساس آن تمام یاران و محبان اهل بیت علیهم السلام باید از کارهای حساس و غیرحساس کشور اسلامی شامل (حجاز، عراق، ایران، شامات) برکنار می‌شدند: «انظروا الی من اقامت علیه البینه. انه یحب علیاً و اهل بینه فامحوه من الدیوان و اسقطوا عطاءه و رزقه و من اتهمتموه بموالاة هؤلاء القوم فنکلوا به و اهدموا داره...»^{۲۵}

درباره هر کس دلیلی اقامه شد که او علی و اهل بیت او را دوست دارد، نامش را از دیوان‌ها محو کنید و حقوق و مزایایش را نپزدازید و هر کس را که به دوستداری اهل بیت علیهم السلام متهم کردید، کار را بر او سخت بگیرید و خانه‌اش را خراب کنید.»

۷- کشتن شخصیت‌های شیعی:

معاویه می‌کوشید از این طریق نیز جبهه حق را تضعیف کند و اجازه نفس کشیدن به آنان ندهد. لذا گاه به طور

۲- علنی کردن منکرات:

ماهیت ضد دینی حکومت بنی امیه چنان مبتذل بود که منکرات آنان به صورت علنی نیز بروز می یافت. مانند آن که معاویه طی نامه ای زیاد بن عبید (ایبه) را به پدر خود، ابوسفیان، نسبت داد: «من امیر المؤمنین معاویه بن ابی سفیان الی زیاد بن ابی سفیان...» این کار معاویه موجب شد گروه های زیادی مانند امام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، یونس بن عبید، عبدالرحمان بن حکم، ابو عریان و ابوبکره و حسن بصری و... به این رفتار اعتراض کردند و نوشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الولد للفراش وللعاهر الحجر»^{۲۵} فرزند مال مادر است و زناکار باید سنگسار شود.»

پس باید او را زیاد بن سمیه نامید نه زیاد ابن ابی سفیان. زیرا به شهادت ابی مریم سلولی ابوسفیان از جمله کسانی بود که با سمیه روابط نامشروع داشت و این انتساب معاویه خلاف صریح فرمایش رسول خدا بود و...

۳- مبارزه با مشروعیت حکومت علوی:

در کنار تمام خلاف های فوق، آنچه هدف اصلی معاویه بود، ساقط کردن حکومت علوی و فرزندان وی از مشروعیت بود. وی تلاش می کرد برای

انواع خلاف ها و ظلم ها در ابعاد مختلف آن بود که برخی عبارتند از:

● در ایام خلافت خود چهل روز در نماز جمعه صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک کرد. وقتی علت را پرسیدند: گفت: «نام پیامبر بر زبان جاری نمی کنم تا اهل بیت او بزرگ نشوند.»^{۲۸}

● معاملات ربوی را تجویز کرد. به طوری که ابودرداء در برابرش ایستاد و گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که مردم را از معاملات ربوی نهی کرد، مگر آن که وزن دو جنس با یکدیگر برابر باشد.» و معاویه بی اعتنایی کرد و ابودرداء - با این که قاضی دمشق بود - از کار دست کشید و به مدینه رفت.^{۲۹}

● برخی از احکام حج را عملاً تغییر داد. او در هنگام احرام بر خود عطر زد.^{۳۰}

● نسبت به شعائر هر طور می خواست عمل می کرد. مثلاً در نماز عید فطر و قربان اذان و اقامه اضافه کرد. با این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود: «لیس فی العیدین الاذان و الاقامة»^{۳۱}

● خطبه نماز عید را قبل از نماز خواند...^{۳۲} آب را در ظرف طلا نوشید، غذا در آن خورد.^{۳۳} لباس حریر پوشید^{۳۴}

و...

مگر این که حدیثی از صحابه در رد آن برای من نقل کنید. چنین روایاتی چشم مرا روشن و ادله و حجت مربوط به ابوتراب را کم رنگ تر می‌کند و حجت‌شان را باطل می‌سازد.^{۳۷}

این سیاست چنان پیش رفت که هر کسی حدیثی از پیامبر ﷺ نقل می‌کرد، دیگر به حدیث او با شک و تردید نگاه می‌کردند. امام باقر علیه السلام در مجلسی برای آگاهی مردم از این گونه احادیث بیش از صد مورد را خواند و فرمود:

«مردم گمان می‌کنند این گونه احادیث صحیح است. آن گاه فرمود: هی واللّه کلّها کذب و زور؛^{۳۸} این‌ها همه به خدا قسم، دروغ و بهتان است.»

ابان بن تغلب می‌گوید: «خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: بعضی از آن احادیث را بیان فرمایید امام فرمود: رِوَا ان سَیْدی کَهول اهل الجنة ابوبکر و عمر و ان عمر محدث و ان الملک یلقنه و ان السکینه تنطلق علی لسانه و ان عثمان الملائکه تستحیی منه ...^{۳۹}

روایت می‌کنند که ابوبکر و عمر دو آقای پیران اهل بهشت هستند و می‌گویند عمر از ملائکه خبر می‌گرفت و ملائکه مطالب را به وی تلقین می‌کردند و آرامش

تثبیت حکومت خود، جبهه مقابل را از مشروعیت بیندازد و برای این کار شیوه‌های عجیبی نیز به کار برد که برخی عبارتند از:

الف - مشروعیت‌بخشی به خلافت

خلفای سه گانه:

معاویه برای این هدف از شخصیت‌های دینی و روحانی وابسته استفاده کرد تا به خیال خود زمینه کم رنگ شدن احادیث نبوی در مورد علی علیه السلام را فراهم سازد. لذا او بارها از کارگزاران خود می‌خواست:

۱- «با کمال دقت روایانی را که طرفدار عثمان هستند و در فضایل او سخن می‌گویند، شناسایی کنید و در مجامع شرکت دهید و بزرگ بدارید و نام آنان را به همراه روایات و احادیث آن‌ها درباره عثمان و پدرش برای من بفرستید.»^{۳۶}

به این ترتیب در مدت زمانی اندک احادیث متنوعی در مورد عثمان خلق شد.

۲- او همچنین به کار گزارانش فرمان داد چون روایات درباره عثمان زیاد شده، از این پس به گویندگان و نویسندگان بگویند درباره ابوبکر و عمر و دیگر صحابه حدیث بسازند. هر حدیثی را که درباره ابوتراب شنیدید، آن را رها نکنید،

«معاویه مرا به لعن علی امر کرده است، معاویه و علی اختلاف داشتند. به هر کدام ظلم شده است، او را دعا می‌کنم. لعنت خدا و ملائکه و خلق تو ای خدا بر کسی باد که ظلم کرده است و لعنت تو بر فئه باغیه از این‌ها باد.» مردم هم گفتند: آمین.

○ صحابه منافق را وادار به جعل حدیث علیه امام می‌کرد. از جمله سمرة بن جندب را با ۴۰۰ هزار درهم وادار کرد بگوید آیه ﴿مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...﴾^{۴۱} که درباره علی علیه السلام در لیلۃ المبیت است درباره ابن ملجم نازل شده است.

○ در این زمینه کار به جایی رسید که دست به بدعت در احکام هم زدند. مثلاً چون در خطبه‌های نماز عید علی علیه السلام را سب می‌کردند و مردم به خاطر این که نشنوند از محل نماز خارج می‌شدند، خطبه‌ها را مقدم بر نماز کردند.^{۴۲}

امام باقر علیه السلام در مورد این اقدام بنی امیه می‌فرمود: «ویروون عن علی علیه السلام اشیاء قبیحة و علی الحسن و الحسین علیه السلام ما یعلم الله انهم قد رووا فی ذلک الباطل و الکذب و الزور»^{۴۳}

مطالب زشتی را درباره علی علیه السلام و حسن و حسین علیه السلام نقل می‌کردند که خدا

و وقار بر زبانش جاری می‌شد و می‌گویند عثمان کسی است که ملائکه از او حیا می‌کنند... پس امام فرمود: به خدا قسم سمه این‌ها دروغ است.»

□ (ب) قداست زدایی از سیمای امیر مؤمنان علیه السلام

اقدام دوم معاویه این بود که از سیمای امام قداست زدایی کند و با این ترفند جایگاه او را از دل‌ها بزداید.

شهید مطهری رحمته الله علیه می‌نویسد: «علی علیه السلام از دنیارفت و معاویه خلیفه شد، بر خلاف انتظار معاویه، علی علیه السلام به صورت نیرویی باقی ماند و معاویه آن طوری که اعمال بیرون از تعادل و متانتش نشان می‌دهد، از این موضوع خیلی ناراحت بود لهذا تجهیز ستون تبلیغاتی علیه علی علیه السلام کرد.»^{۴۰}

بخشی از تلاش‌های معاویه در این عرصه چنین است:

○ دستور داد در منابر رسماً علی علیه السلام را سب کنند و آن را در خطبه‌های نماز و منابر رواج داد و با تهدید و ارعاب مردم را وادار به این کار می‌کرد.

در موردی از احنف بن قیس خواست که به علی علیه السلام لعن کند و او چون با اصرار معاویه روبه‌رو شد، بر منبر رفت و گفت:

می‌داند همه‌اش باطل و دروغ و بهتان بود.»

۴- تلاش برای تشکیل حکومت موروثی آنچه هدف اصلی معاویه بود و تمام اقداماتش بر محور آن دور می‌زد، قبضه کردن حکومت و تثبیت آن در دست بنی‌امیه بود؛ همان هدف پنهانی که امام حسن از آن آگاه بود و برای اتمام حجت در شرایط صلح، آن را گنجانند:

«هذا ما صالح عليه الحسن بن علي بن ابي طالب معاوية بن ابي سفيان: صالحه علي ان يسلم اليه ولاية امر المسلمين علي ان يعمل فيهم بكتاب الله و سنة رسوله ﷺ و سيرة الخلفاء الصالحين و ليس لمعاوية بن ابي سفيان ان يعهد الي احد من بعده عهداً بل يكون الامر من بعده شوري بين المسلمين ...»^{۴۴}

این قرارداد صلحی است بین حسن بن علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان؛ با او مصالحه کرد به این‌که ولایت امر مسلمانان را به او واگذارد، به این شرط که بین مسلمانان براساس کتاب خدا و شیوه پیامبر و سیره خلفای صالح عمل کند و معاویه حق ندارد که پس از خود کسی را به جانشینی و خلافت انتخاب کند و تعیین خلیفه براساس شورای بین مسلمانان

باشد.»

و یابه این صورت که: «المادة الثانية ان يكون الامر للحسن من بعده فان حدث به حدث فلاخيه الحسين و ليس لمعاوية ان يعهد به الي احد.»^{۴۵}

اما معاویه در راستای همان هدف اصلی خود، بعد از پانزده سال که موانع سر راه خود را برداشت، تصمیم گرفت یک همه‌پرسی عمومی به راه اندازد و برای فرزندان یزید از عموم مردم مکه، مدینه، شامات، عراق و ... بیعت بگیرد. برای این کار به تمام مراکز حکومتی بخشنامه کرد و مخالفان را با شدت تمام سرکوب کرد. اما مدتی بعد از طرح گرفتن بیعت عمومی متوجه شد که گروه‌های خواص همچنان مخالف او هستند و بالاترین خطرهای نیز به دو دلیل از جانب امام حسن عليه السلام است:

اولاً: بسیاری از مخالفان منتظرند ببینند سلاله رسول خدا صلى الله عليه وآله چه می‌کند چرا که در صلح نامه شرط کرده بود، برای معاویه خلیفه و جانشینی تعیین نشود.

ثانیاً: امام مجتبی عليه السلام در میان مردم مسلمانان پایگاه بسیار قوی برخوردار است و شایستگی عظمت و لیاقت او برای تصدی خلافت و زمامداری جامعه زبازد است.

می‌سازی و دین خود را نابود می‌کنی و مردم را از بین می‌بری.»

○ نشانه‌های تعارض از سوی جبهه امام حسن علیه السلام

تمام اقدامات امام در طول دوره بعد از صلح رو در روی اقدامات معاویه قرار داشت. عمده کوشش‌های امام به دو بخش تقسیم می‌شود که به اختصار به آن دو می‌پردازیم.

□ الف - فعالیت‌های دینی و نشر فرهنگ اسلام:

پس از حضور امام علیه السلام در مدینه، محدثان و دانشمندان گرد وجود حضرت حلقه زدند. این افراد یا از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، و یاران با سابقه امام علی علیه السلام بودند یا تابعین و دیگر گروه‌ها بودند. از گروه اول می‌توان به احنف بن قیس، اصبح بن نباته، جابر بن عبدالله انصاری، جعید همدانی، حبه بن جویین عرفی، حبیب بن مظاهر، حجر بن عدی، رشید هجری، رفاعه بن شداد، زید بن ارقم، سلیمان بن سرد خزاعی، سلیم بن قیس هلالی، عامر بن وائله بن اسقع، عبایه بن عمر و بن رهی، قیس بن عباد، کمیل بن زیاد، حارث بن اعور بن بنان، مسیب بن نجبه فزاری و میثم بن یحیی تمار اشاره کرد و از

از طرفی معاویه می‌دانست که اگر موضوع ولایتعهدی را به مردم واگذارد، هیچ کس کم‌ترین توجهی به یزید نخواهد کرد. از این رو معاویه به فکر افتاد نظر مخالفان را به سوی خود جلب کند و نامه‌هایی به حسین بن علی، عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن جعفر و ... نوشت. امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه او نوشت:

«اتق الله یا معاویه! واعلم ان الله كتاباً لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصاها، واعلم ان الله ليس بناس لك قتلک بالظنة و اخذک بالتهمة و امارتک صيماً يشرب الشراب و يلعب بالکلاب ما اراک الا و قد او بقت نفسک و اهلکت و اضعت الرعية والسلام؛^{۴۶}

ای معاویه! در مورد جانشینی فرزندان یزید و اصرار بر آن از خدا بترس. بدان که برای خداوند منان صحیفه‌ای است که تمام اعمال ریز و درشت را ثبت می‌کند و هیچ عملی از آن مخفی نخواهد ماند.

معاویه! بدان خداوند همانند مردم نیست که بخشی از آنان را با کم‌ترین سوءظنی بکشی و عده‌ای دیگر را متهم نمایی و دستگیر کنی. فرزندان یزید که آرمان تو است، شراب می‌آشامد و به سگ‌بازی مشغول است. معاویه! می‌بینم که تنها با این کارت خودت را متزلزل

فیتکم بما یشفی غلیل السائلین و یقطع حجج المجادلین ...؛^{۴۹}

نماز صبح را در مسجد النبی برگزار می نماید و تا طلوع آفتاب می نشیند و به ذکر خدا مشغول می شود. روزها مردم گرداگردش حلقه می زنند و او برایشان معارف و احکام الهی را بازگو می کند ... مردم اطراف او گرد می آیند تا سخنانش را بشنوند که دل های شنوندگان را شفا می بخشد و تشنگان معارف را سیراب می کند. بیانش حجت قاطع است. به طوری که جای احتجاج و مجادله باقی نمی ماند.»

البته امام علیه السلام برای فعالیت های این چنینی به سلاح علم مجهز بود. آن هم علمی که از پدرش امیر مؤمنان علیه السلام و جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده بود. لذا امام صادق علیه السلام می فرمود: «وقتی حضرت حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد، روزی در نخیله نشسته بودند. معاویه گفت: شنیده ام که حضرت رسول خرما را در درخت تخمین می کرد و درست می آمد. آیا تو آن علم را داری؟ شیعیان ادعا می کنند علم هیچ چیز از شما پنهان نیست. حضرت فرمود: رسول اکرم عدد پیمان های آن را بیان می کرد. من عدد دانه هایش را برای تو می گویم.

گروه دوم ابوالاسود دؤلی، ابواسحاق بن کلب سبعی، ابومخنف، جابر بن خلد، جارود بن منذر، حبابه بنت جعفر و البیه، سوید بن غفلة، مسلم بن عقیل و ... را نام برد.

این ها کسانی بودند که از شهرهای مختلف گرد آمدند و به واسطه تربیت علمی و معنوی صحیح به عنوان سدهای محکم در مقابل تحریکات معاویه ایستادند.^{۴۷}

عمق فعالیت های علمی و تربیتی امام علیه السلام چنان بود که وقتی معاویه از یکی از افرادی که از مدینه به شام آمده بود، از امام حسن علیه السلام پرسید او پاسخ داد: امام حسن علیه السلام نماز صبح را در مسجد جدش برگزار می کند تا طلوع آفتاب می نشیند و سپس تا به نزدیک ظهر به بیان احکام و تعلیم مردان مشغول است، سپس نماز می خواند و به همین گونه زنان از احادیث و روایات او بعد از ظهر استفاده می کنند و این برنامه هر روز اوست.^{۴۸}

ابن صباغ مالکی هم می نویسد: «وکان اذا صلی الغداة فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله جلس فی مجلسه یشکر الله حتی ترتفع الشمس و یحبس الیه من یجلس من سادات الناس یحدّثهم ... و یجتمع الناس حوله

به کارهایی بود که امام در برابر اقدامات معاویه انجام می داد و به عنوان مدافعی سرسخت و مقتدر در مقابل انحرافات او می ایستاد و سکوت نمی کرد. البته نفس حضور امام خود مانع بسیاری از انحرافات بود و ابهت حضور وی قدرت خیلی از خلافها را سلب کرده بود. لذا شاهد هستیم که بعد از شهادت امام فشار عجیبی بر شیعیان وارد می شود و آنان را تا مرز نابودی پیش می برد. در هر صورت اقدامات تقابلی امام دقیقاً در برابر اقدامات ضد دینی معاویه قرار می گیرد که نمونه هایی از آن را تا به حال خواندیم.

در این بخش به مواردی از تقابل امام با معاویه اشاره می کنیم:

۱- حمایت از شیعیان

در مورد این نوع تقابل ها، کافی است به حمایت های امام از دوستان خود در برابر فشار دستگاه معاویه اشاره شود. در این موارد امام یگانه پناهگاه این اشخاص بود و با جرات تمام در مقابل ظلم معاویه و کارگزاران وی می ایستاد.

آیا در این زمان استاندار کوفه

زیاد بود؟

سعید بن ابی سرح کوفی که از دوستان

چهار هزار و چهار دانه است. معاویه دستور داد خرماها را چیدند و چهار هزار و سه دانه شد. امام فرمود: یک دانه را پنهان کرده اند و آن را در دست عبدالله بن عامر یافتند. در این لحظه بود که امام به معاویه فرمود: به خدا سوگند ای معاویه! اگر نبود این که تو کافر می شوی و ایمان نمی آوری، به تو از آنچه خواهی کرد، خبر می دادم. پیامبر در زمانی زندگی کرد که او را تصدیق می کردند و تو می گویی که کسی این را از جدش شنید و او کودک بود. به خدا سوگند که زیاد را به پدر خود ملحق خواهی کرد و حجر بن عدی را خواهی کشت و سرهای شیعیان را برای تو خواهند آورد.^{۵۰}

علاوه بر این امام در مجالس خود گاه از معجزاتی نیز استفاده می کرد که موجب تعمیق اعتقاد مردم می شد. مانند حکایت جوانی از بنی امیه که به امام علیه السلام در مجلس سخنرانی توهین کرد و به اعجاز امام علیه السلام زن شد و در همان دم موهای ریشش ریخت و...^{۵۱}

□ ب) اقدامات تقابلی در مواجهه با

معاویه

بخش دیگر از کارهای امام که پرده از وجود تباین بین دو جبهه برداشت، مربوط

می‌دهی و از فرد بداندیشی که به تو پناه آورده و تو هم با کمال رضایت پناهش داده‌ای حمایت می‌کنی؟ به خدا سوگند اگر او را بین پوست و گوشت خود پنهان کنی، نمی‌توانی از او نگهداری کنی و من اگر به تو دسترسی بیابم هیچ مراعات نخواهم کرد و لذیذترین گوشت را برای خوردن، گوشت تو می‌دانم. سعید را به دیگری واگذار. اگر او را بخشیدم، به خاطر وساطت تو نیست و اگر کشتم، به جرم محبت او با پدر تو است. والسلام.»

در پی این عبارت، امام علیه السلام نامه‌ای به معاویه نوشت و نامه فرم‌اندار را هم به آن ضمیمه کرد و برایش فرستاد. معاویه نیز بنابر ملاحظات مختلف نامه‌ای به این صورت برای زیاد نوشت: «... نامه‌ای برای حسن نوشته‌ای و در آن به پدرش دشنام داده‌ای و فاسق نامیده‌ای، در صورتی که به جان خودم سوگند تو خود به فسق سزاوارتری. ... به مجرد این که نامه‌ام به دستت رسید، خاندان سعید بن ابی سرح را آزاد کن؛ خانه‌اش را بساز؛ اموالش را برگردان؛ دیگر مزاحم او نباش و...»^{۵۳}

۲- دفاع از ارزش‌ها

در این بخش به دفاع امام علیه السلام از اصلی‌ترین ارزش‌ها یعنی، ولایت و

امام بود، مورد خشم استاندار کوفه (زیاد بن ابیه) قرار گرفت و توسط زیاد جلب شد. او نیز فرار کرد و خود را به مدینه رساند و به امام علیه السلام پناهنده شد. در مقابل، حاکم کوفه، خانواده سعید را زندانی، اموالش را مصادره و خانه‌اش را ویران کرد. وقتی خبر این اقدامات به گوش امام علیه السلام رسید نامه‌ای خطاب به زیاد بن ابیه نوشت:

«اما بعد فانک عمدت الی رجل من المسلمین له ما لهم و علیه ما علیهم فهدمت داره و اخذت ماله و حبست اهله و عیاله فان اتاک کتابی هذا فاین له داره و اردد علیه ماله...»^{۵۲}

اما بعد تو یکی از مسلمانان را مورد غضب و خشم قرار داده‌ای با این که سود و زیان او سود و زیان مسلمانان است. خانه‌اش را ویران ساخته و مالش را گرفته و خانواده‌اش را زندانی کرده‌ای. تا نامه من به تو رسید، خانه‌اش را بساز و مالش را برگردان ...

زیاد ابن ابیه در مقابل نوشت: «از زیاد ابن ابی سفیان به حسن بن فاطمه! اما بعد، نامه‌ات به من رسید. چرا نام خود را قبل از نام من نوشته بودی؟ با این که تو نیاز مندی و من قدرتمند! تو که از مردم عادی هستی، چگونه مثل فرمانروای قدرتمند دستور

عادی علیاً فلا تجعل له فی الارض مقصداً و لا فی
السماء مصعداً واجعله فی اسفل درک من النار ...
انت الذائد عن حوض يوم القيامة تذود عنه كما
يذود. احذکم الغریبه من وسط ابله ... انما مثل اهل
بیتی فیکم کسفینه نوح من دخل فیها نجی و من
تخلف عنها غرق ...» ۵۴

۲-۲ - تقبیح حکومت ناشایستگان

روش دیگر امام علیه السلام این بود که
بی لیاقتی و ناشایستگی معاویه را بیان
می کرد. لذا در نامه ای به معاویه نوشت:

«سوگند به خدا! اگر بعد از رحلت
پیامبر مردم با پسر من بیعت می کردند،
آسمان باران خود را بر آنها می بارید و
زمین برکاتش را به آنها می بخشید و تو
ای معاویه! در خلافت طمع نمی کردی اما
چون خلافت از سرچشمه اصلی اش
منحرف شد، قریش در آن نزاع کردند تا آن
جا که طلاق و فرزندانش به آن طمع کردند.
با این که پیامبر فرموده بود: هیچ امتی
حکومت خویش را به افراد ناشایست
واگذار نکرد با این که دانشمندتر از آنها
بود، مگر این که کارشان به تباهی کشید
...» ۵۵

همچنین امام علیه السلام به خود معاویه
ناشایسته بودنش را یادآوری کرد و فرمود:
«اما الخلیفة فمن سار بسیرة رسول الله صلی الله علیه و آله و

امامت می پردازیم که معاویه به
صورت های مختلف سعی در مخدوش
ساختن آن داشت تا به هدف خود یعنی،
استقرار حاکمیت در خاندان خود توفیق
یابد. امام در مورد این مسأله مهم
موضوع گیری زیادی داشت که به برخی
اشاره می کنیم:

۱-۲ - تبیین چهره پاک و مقدس امیر

مؤمنان علیهم السلام

زمانی که معاویه به خاطر وسوسه
اطرافیان مجلسی در کوفه تشکیل داد و
اطرافیان معاویه به امام حسن علیه السلام و
امیر مؤمنان توهین هایی کردند، امام در
مقام دفاع از مشروعیت امامت و حاکمیت
امام علی علیه السلام و خاندان او چنین سخن
گفت: شما را به خدا سوگند! نمی دانید و به
یاد نمی آورید مطالبی را که پیامبر در
حجة الوداع خطاب به مردم فرمود: «اینها
الناس اتی قد ترکت فیکم مالم تزلوا بعده کتاب
الله فاحلوا حلاله و حرّموا حرامه و اعلموا بمحکمه
و آمنوا بمتشابهه و قولوا آمنا بما انزل الله من
الکتاب و احتبوا اهل بیتی و عترتی و والوا من والاهم
و انصروهم علی من عاداهم و اتهمنا لم یزالا فیکم
حتی یردا علی الحوض يوم القيامة ثم دعا و هو علی
المنبر علیاً فاجتذبه بیده فقال:

اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه. اللهم من

دنیاک لقد قعد بک فی آخرتک ولو کنت اذ فعلت قلبت خیراً کان ذلك كما قال الله تعالى: و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملاً صالحاً و آخر سئناً وللتک كما قال الله سبحانه کلاً بل ران علی قلوبهم ماکانوا یکسبون:

آری، سوگند به خدا که تو برای دنیای ناچیز و نابود شدنی از معاویه اطاعت کردی.

اگر معاویه زندگی دنیایی تو را تامین کرده، به جایش آخرت را از تو گرفته است و چنانچه تو کاری به گمان خود نیک انجام دهی، مصداق این آیه شده‌ای که فرمود: و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف نموده و اعمال زشت و زیبا را با هم مخلوط کرده‌اند ولی خداوند می‌فرماید: نه چنین است دل‌های آنان بر اثر گناه و تبهکاری سیاه شده و خود را تیره‌بخت کرده‌اند.» آن‌گاه امام از حبیب روی برگرداند و به راه خود ادامه داد.»^{۵۸}

۴ - ۲ - تبیین مشروع بودن حکومت امیر مؤمنان:

امام حسن علیه السلام علاوه بر موارد فوق تأکید بسیاری بر نشان دادن مشروعیت حکومت امیر مؤمنان داشت تا از این طریق به تهاجمات معاویه علیه بر حق بودن ولایت علی علیه السلام پاسخ بدهد. لذا شاهد

عمل بطاعة الله عزّوجلّ و لیس الخلیفة سار بالجور و عطلّ السنن و اتخذ الدّنيا اما و ابا و عباد الله خولاً و ماله دولا و لکن ذلك امر ملک اصاب ملکاً فتمنع منه قليلاً و کان قد انقطع عنه...^{۵۶}

خلیفه آن کسی است که به روش پیامبر صلی الله علیه و آله سیر کند و به طاعت خدا عمل نماید. خلیفه کسی نیست که با مردم به جور رفتار کند. و سنت را تعطیل کند و دنیا را پدر و مادر خود قرار دهد. و بندگان خدا را برده و مال او را دولت خود بدانند. زیرا چنین کسی پادشاهی است که به سلطنت رسیده و مدت کمی از آن بهره‌مند و سپس لذت آن منقطع شده است...»

۳ - ۲ - اعلام بیزاری از حکومت ناپاکان امام بارها مشروعیت حکومت ناپاکان را زیر سؤال می‌برد و از کارگزاران آن‌ها اعلام بیزاری می‌کرد.

نقل است که حضرت روزی در مسجد الحرام طواف می‌کرد که «حبیب بن مسلمه فهری»^{۵۷} را دید و به او فرمود: «ای حبیب، راهی که برگزیده‌ای راه غیر خداست. او در پاسخ از روی تمسخر گفت: روزی که راه پدرت را می‌رفتم در مسیر اطاعت خدا بودم!

امام حسن به او فرمود: «بلی والله لکنک اطعت معاویه علی دنیا قليلة زائلة فلئن قام بک فی

بود، بنابراین می توان گفت در صورت فراهم آمدن امکانات، امام علیه السلام برای نبرد مجدد با معاویه آمادگی داشت لذا برخی عقیده دارند که دلیل مسموم کردن امام علیه السلام نیز همین آمادگی او برای رفتن به شام و مبارزه با معاویه بود.^{۶۲}

آنچه خواندیم تنها بخشی از تعارض های دو جبهه حق و باطل بود که بروز می یافت و بر سازش ناپذیری آنان تاکید می کرد. همین واقعیت و اقدام های قاطع و موثر امام حسن علیه السلام جای شک برای معاویه باقی نگذاشت که یگانه خطر برای او و اموی ها حسن بن علی است و هر لحظه احتمال خطر از سوی امام آن ها را تهدید می کند.

بنابراین در صدد برآمد به هر وسیله ممکن امام را از سر راه بردارد. او برای این کار بارها اقدام به توطئه و مسموم کردن امام کرده بود.

حاکم نیشابوری با سند قوی از ام بکر بنت مسور نقل می کند: «كان الحسن بن علی سمّ مراراً کلّ ذلك یغلب حتی كانت مرّة الاخیره ألتی مات فیها کان یخلف کبده فلم یلبث بعد ذلك إلا ثلاثاً حتی توفی»^{۶۳}

حسن علیه السلام را بارها مسموم کردند لیکن اثر چندانی نمی گذاشت ولی در آخرین

استناد حضرت به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد امامت امیر مؤمنان علیه السلام هستیم مانند نصب حضرت در غدیر خم.^{۵۹}

۵-۲- بیان بر حق بودن خود برای حکومت

امام علاوه بر بیان مشروعیت امام علی علیه السلام به مشروعیت خود نیز اشاره می کرد و این در مقابل ادعاهای معاویه بود که امام حسن را شایسته خلافت نمی دانست. امام حسن بر فراز منبر در حضور معاویه به معرفی خود می پرداخت و می فرمود: «اینها الناس هر که مرا می شناسد که می شناسد، هر که مرا نمی شناسد من حسن بن علی بن ابی طالب و فرزند بهترین زنان، فاطمه دختر محمد رسول خدا هستم من هستم که مرا از حق خود (ولایت) محروم کرده اند.»^{۶۰}

و نیز آن گاه که معاویه از وی خواست بر فراز منبر بگوید خلافت را به معاویه واگذار کردم، فرمود:

«به خدا سوگند که من اولی تر از مردم هستم به خلافت مردم در کتاب خدا و سنت رسول خدا»^{۶۱}

۶-۲- آمادگی برای نبرد مجدد

طبیعی است که شرایط صلح و مواد آن بارها و بارها از سوی معاویه نقض شده

مرتبه زهر پهلویش را پاره پاره کرد و بعد از آن سه روز بیشتر زنده نماند.»

در این باره، ابن ابی الحدید دلیل اصلی اقدام معاویه را این گونه بیان می‌کند: «چون معاویه می‌خواست برای پسرش یزید بیعت بگیرد، اقدام به مسموم کردن امام مجتبی علیه السلام گرفت. زیرا معاویه برای گرفتن بیعت به نفع پسرش و موروثی کردن حکومت مانعی بزرگ‌تر و قوی‌تر از حسن بن علی علیه السلام نمی‌دید.»^{۶۴}

امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «جعده - لعنة الله علیها - زهر را گرفت و به منزل آورد. آن روزها امام روزه داشت و روزهای بسیار گرمی بود. به هنگام افطار خواست مقداری شیر بنوشد. آن ملعون زهر را در میان آن شیر ریخته بود.

وقتی شیر را آشامید، لحظاتی بعد فریاد برآورد: عدوة الله! قتلتنی، قتلک الله والله لاتصیب منی خلفاً و لقد عزک و سخر منک والله یخزیک و یخزیه!

ای دشمن خدا! تو مرا کشتی. خدا تو را نابود کند. سوگند به خدا بعد از من بهره‌ای برای تو نخواهد بود. تو را گول زدند و رایگان به کار گرفتند. سوگند به خدا بی‌چاره و بدبخت نمود تو را و خود را خوار و ذلیل کرد.»

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: «امام مجتبی علیه السلام بعد از این که جعده او را مسموم کرد، دو روز بیشتر زنده نماند و معاویه نیز به آنچه وعده کرده بود، عمل نکرد.»^{۶۵}

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.
- ۲- جده مروان حکم و بیشتر خلفای اموی، نسب معاویه نیز چنین است: معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبدالشمس و مادرش هند دختر عتبه بن ربیع و جدش با عثمان برادر بود. معاویه بعد از فتح مکه (یا دیرتر) مسلمان شد. اواز مؤلفه القلوب هاست. در ۱۵ یا ۲۰ هزار طرف عمر امیر شام شد و عمر او را کسرای عرب نامید. دول الاسلام، ذهبی، ص ۲۷ (چاپ لبنان)
- ۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۷۵؛ تذکرة الخواص، ابن جوزی، ص ۱۸۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۷۰-۸۶.
- ۴- نوعی درخت خاردار در قبرستان می‌روید که غرقه نام داشت.
- ۵- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۷۰-۸۶.
- ۶- وقعة صفین، ص ۱۸۷، تاریخ طبری ج ۳، ص ۵۷۰ و الغدیر، ج ۹، ص ۱۵۱.
- ۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۴۱۱ و الغدیر، ج ۹، ص ۱۵۰.
- ۸- این مقاله به وقایع بعد از صلح می‌پردازد. لذا برای آگاهی از وقایع مربوط به صلح و تحلیل آن به کتب مربوطه مراجعه شود مانند: اسرار صلح امام حسن، محمدعلی انصاری - زندگانی امام حسن مجتبی، سیدهاشم رسولی محلاتی - صلح امام حسن، رجبعلی مظلومی - صلح امام حسن، پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانه تاریخ، شیخ راضی آل یاسین و ماهنامه مبلغان (ش ۱ -

رسیدن به حکومت بودند. اما بنی‌هاشم بعد از پیامبر ﷺ نتوانستند به حکومت برسند. بنی‌امیه نیز همچنان صفات نفاق و طلاق را پدک می‌کشیدند. لذا بنی‌امیه گروه‌های میانی (ابوبکر - عمر) را بر سرکار آوردند و سرانجام بعد از آن دو کوشیدند مانع رسیدن بنی‌هاشم به حکومت شوند. یعنی، در مرحله اول با گروه‌های میانی کنار آمدند و بعد به تعارض با گروه بنی‌هاشم پرداختند و سرانجام در زمان امام حسن علیه السلام به هدف خود رسیدند. در نقد این دیدگاه باید گفت: معاویه نیز بسیار کوشید جنگ بین آنان از زاویه حزبی و طایفه‌ای دیده شود اما امام هرگز اجازه چنین برداشتی نداد و در ماجرای خواستگاری دختر عبدا... در بین بزرگان هر دو قبیله بر اعتقادی و دینی بودن تعارضات و جنگ تأکید کرد. بنابراین اگر امام علی علیه السلام یا امام حسن علیه السلام با گروه بی‌امیه یا گروه‌های میانی رود رو می‌شود، از خاستگاه قبیله‌ای نیست بلکه از اعتقاد دینی است و این جنگ طایفه‌ای برای دست‌یابی به قدرت نیست. هرچند رقابت بین گروه‌های میانی و بنی‌امیه را می‌توان از چنین مقوله‌ای دانست و یا از دیدگاه آنان رقابت با بنی‌هاشم را از باب قبیله‌ای دانست، ولی مطمئناً از دیدگاه امام علی و امام حسن علیه السلام تلاش برای دستیابی به حکومت به عنوان نزاع طایفه‌ای نبود و شایسته نیست اقدامات آنان را چنین بی‌محابا تحت این‌گونه برداشت‌ها ارزیابی کرد.

۱۶ - جلاء العیون، ص ۴۲۵.

۱۷ - خروایح، ج ۷۱ ص ۲۳۸ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۲.

۱۸ - بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۷۰ تا ۸۶، ج ۱۱.

۱۹ - تحلیلی از زندگی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، علامه جعفر مرتضی عاملی، ترجمه محمد سپهری، ص ۱۸۹.

۲۰ - بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۷۱-۷۳.

۲۱ - همان.

۲۲ - همان.

۲۳ - کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲۴ - احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۴۵.

ص ۱۲)

۹ - امالی شیخ طوسی، ص ۵۶۱، برخی دلایل دیگر صلح در کلام امام حسن عبارتند از:

۱) خیانت بزرگان: «امروز شنیده‌ام که اشراف شما با معاویه بیعت کرده‌اند. شما بودید که در جنگ صفین پذیرفتن حکمیت را بر پدرم تحمیل کردید.» (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷)

۲) بی‌نتیجه بودن جنگ و پایان ذلت‌بار: «والله لو قاتلت معاویه لاخذوا بعنقی حتی یدفعونی الیه مسلماً» (همان)

۳) روی کرد عمومی به صلح: «انی رأیت هوی اعظم الناس فی الصلح وکرهوا الحرب...» (اخبار الطوال، دینوری، ص ۲۲۰)

۴) نداشتن یاور: «لو وجدت انصاراً لقاتلته لیلی و نهاری...» (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱)

۵) ریشه کن شدن شیعه: «لولا ما اتیت ترک من شیعتنا علی وجه الارض احداً الا قتل» (همان)

۶) قطع فتنه: «ان معاویه نازعنی حقاً هوی دونه فنظرت لصلاح الامه و قطع الفتنه» (همان، ص ۶۶)

۱۰ - جلاء العیون، علامه مجلسی، ص ۲۲۵.

۱۱ - الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۷.

۱۲ - حماسه حسینی، ج ۳، صص ۱۹ و ۲۰.

۱۳ - طبق برخی روایات نام دختر ام کلثوم و نام امام «حسین علیه السلام» ذکر شده است. بحار الانوار، ج ۴۴، صص

۲۰۷ و ۲۰۸، با این وصف روایات دیگری نیز وجود دارد که به امام حسن علیه السلام استناد شده مانند روایت معاویه

بن خدیج که معاویه او را برای خواستگاری از یکی از دختران یا خواهرهایش برای یزید فرستاد... و... که در تمام موارد امام درایت کامل به خرج می‌داد و مانع چنین وصلت‌هایی می‌شد (مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۲۴ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۴، ص ۲۷۸).

۱۴ - بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۱۱۹ - ۱۲۰.

۱۵ - متأسفانه برخی از محققان متأثر از سیاست معاویه کوشیده‌اند تحلیل قبیله‌ای برای رویداد منجر به صلح ارائه کنند. به این صورت که سه جریان بنی‌هاشم، بنی‌امیه و گروه‌های میانی (بنی تمیم و عدی...) در پی

۲۵. نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۶.
۲۶. نهج البلاغة فیض الاسلام، ج ۹۲، ص ۲۷۴.
۲۷. همان.
۲۸. النصائح الکافیة، ص ۹۷ و حقایق پنهان، ص ۲۵۸.
۲۹. همان، ص ۹۴.
۳۰. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۶۴.
۳۱. همان، ج ۳، ص ۴۷۰ و کشف الغمہ، ج ۱، ص ۱۲۳.
۳۲. همان، ج ۳، ص ۴۷۰.
۳۳. همان، ج ۱، ص ۴۶۳.
۳۴. همان، ج ۳، ص ۴۷۰.
۳۵. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۵۰، ج ۱۳ و نامه‌های امام حسن و حسین علیهما السلام، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۴۳، رجال کشی، ص ۳۳ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.
۳۶. انظروا من قبلکم من شیعة عثمان و محبیه و اهل ولایتہ و الذین یرون فضائلہ و مناقبہ فادنوا مجالسہم و قربوہم و اکرموہم و اکتبوا لی نکل ما یروی کل رجل منهم و اسمہ و اسم ابیہ و عشیرتہ، نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵، ۱۶.
۳۷. ان الحدیث فی عثمان قد کثر و فشا فی کل مصر و فی کل وجد و ناحیہ فاذا جاءکم کتابی هذا فادعوا الناس الی الزوایة فی فضائل الضحابة و الخلفا الاولین و لا تترکوا خبرا یرویہ احد من المسلمین فی ابوتراب الآ و اتونی بمنافض له فی الضحابة مغتله فان هذا احب الی و اقر لعینی و ادحض لحدیة ابی تراب و شیعتہ، همان، ج ۳، ص ۱۶.
۳۸. سلیم بن قیس، صص ۶۸، ۶۹.
۳۹. اسد الغایة، ج ۳، ص ۲۱۵؛ منتخب کنز العمال با حاشیہ منه احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲.
۴۰. حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶.
۴۱. بقره، ۲۰۷.
۴۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۲.
۴۳. سلیم بن قیس، ص ۶۹.
۴۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۵. الصواعق المحرقة،
- ص ۸۱ و کشف الغمہ، ج ۲، ص ۱۷۰.
۴۵. الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، ص ۳۳۰ و الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۸۴.
۴۶. الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۰۳.
۴۷. به بحار الانوار، ج ۴۲، صص ۱۱۰ تا ۱۱۲ و ناسخ التواریخ، ج ۵، صص ۲۴۵ تا ۲۴۷ مراجعه شود.
۴۸. الامام الحسن، ابن عساکر، ص ۱۳۹، ج ۲۳۱.
۴۹. الفصول المهمه، ص ۱۵۹.
۵۰. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۳۲۹. نمونه‌های دیگر در خرابیج، ج ۲، ص ۵۷۳ و العدد القویہ، ص ۴۲.
۵۱. خرابیج، ج ۱، ص ۲۳۶.
۵۲. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۲.
۵۳. نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳.
۵۴. بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۷۰ تا ۸۶، ج ۱.
۵۵. همان، ج ۴۴، ص ۶۳.
۵۶. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۴۱۹ و الخرابیج و الجرائع، ص ۲۱۸.
۵۷. از یازان معاویہ، از سوی عمر به فرمانداری آذربایجان و ارمنستان گمارده شد. توسط معاویہ دوباره والی ارمنستان شد. اسد الغایة، ج ۱، ص ۳۷۴.
۵۸. احکام القرآن، احمد بن علی رازی، ج ۴، ص ۳۵۵ و بانذک اختلاف نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۳۲.
۵۹. جلاء العیون، ص ۴۴۲ و بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۷۰ تا ۸۶.
۶۰. امالی شیخ صدوق، ص ۱۵۰.
۶۱. جلاء العیون، ص ۴۴۲.
۶۲. الغدیر، ج ۱۱، ص ۸، به نقل از طبقات ابن سعد.
۶۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۳.
۶۴. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۹.
۶۵. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۴.